**رجال عصر ناصری**

**معیرالممالک،**

سید زین العابدین امام جمعه

میر عبد الواسع اصفهانی سر دودمان خاندان امامی در دوران صفوی امام جمعه بود و هم داماد مجلسی.میر محمد مهدی از اخلاف وی در زمان خاقان فتحعلی شاه امام جمعهء تهران خوانده میشد و برادرزاده‏اش میر سید ابو القاسم در اصفهان سمت امام جماعت داشت.وی چون بمناسبتی بتهران‏ آمد عمش میر محمد مهدی که بلا اولاد بود او را بفرزندی و هم بنیابت خویش برگزید.میر سید- ابو القاسم در دوران محمد شاه غازی مقام امام جماعت یافت و در عهد سلطنت ناصر الدین شاه درگذشت‏ و دربقعه‏ای که از آن پس به«سر قبر آقا»معروف شد مدفون گشت.بعد از او پسرش حاج‏ سید زین العابدین امام جمعه شد که شرح زندگی وی منظور نویسندهء این سطور است.هنوز چهل سال‏ نداشت که سمت امام جماعت یافت و در مسجد شاه اقامت گزید.بامر ناصر الدین شاه خانه‏های جنب‏ مسجد خریداری و برای اقامتگاه امام جمعه وقف گردید.

بسال 1288 هـ.ق.که در ایران قحطی روی نمود ناصر الدین شاه بعزم زیارت حضرت‏ رضا علیه السلام آهنگ ارض اقدس کرد.دوستعلی خان نظام الدوله معیر الممالک که در رکاب شاهانه‏ بود در یکی از منازل بین راه بوبا مبتلا شد و در کشاکش مرض نذر کرد که اگر از مهلکه جان‏ بسلامت برد یگانه دختر خود زهرا سلطان خانم را بر سیدی بزنی ارزانی دارد.ملک و همراهانش‏ دست از حیات معیر الممالک شسته بودند ولی قضا را ملک الموت از بیمار روی بگردانید و وی بار دیگر جامهء تندرستی پوشید.

چون این خبر بپایتخت رسیده بود پس از بازگشت معیر الممالک از سفر خراسان تنی چند از سادات جلیل القدر خواستار زهرا سلطان خانم شدند و از آن میان آقا سید زین العابدین گوی‏ سبقت را ربود.پس از کسب اجازهء شاه مجلسی در خور آراستند و دخت معیر را بعقد امام جمعهء جوان‏ درآوردند.زهرا سلطان خانم از شوهر خویش سه پسر آورد بنامهای آقا میرزا محمد و آقا محمد و نیز دو دختر آورد که یکی همسر آقا شیخ جعفر سلطان العلما و دیگری عیال حاج میرزا احمد آقا پسر حاج میرزا جواد مجتهد شد.

پس از آنکه زهرا سلطان خانم بدار باقی شتافت آقا سید زین العابدین خواستار ضیاء السلطنه‏ دختر ناصر الدین شاه شد که باو ارزانی گشت.امام جمعه از همسر دومش دارای دو پسر و دو دختر شد بدین قرار،آقا سید علی حسام الدین میرزا که در نوزده سالگی بمرض خناق درگذشت،آقا سید جواد ضیاء الدین میرزا ظهیر الاسلام که از شخصیتهای نامی امروز است و بی‏نیاز از معرفی.ندیم السلطنه که او نیز در سن 12 سالگی مانند برادر بیماری خناق از جهان رفت و بالاخره شمس السلطنه که‏ همسر آقای دکتر محمد مصدق شد و پس از مادر لقب او را یافت و ضیاء السلطنه خوانده شد.

امام جمعه مردی نیک‏منظر و خوش‏محضر بود.هم سرآمد روحانیان زمان بود و هم مبارزی‏ کاردان و سیاست‏دان.در عمران و آبادی نیز دستی دراز داشت از جمله در زمینهای بی‏آب و گیاه‏ واقع در سمت راست جادهء سرخه حصار باغی بمساحت چند ملیون متر و قناتی پرآب احداث کرد و سردر و عمارتی زیبا در آنجا بنا نهاد.از گرد عمارت هشت خیابان عریض منشعب و دامنهء آنها تا دیوار باغ کشیده میشد.هر خیابان دو سه هزار ذرع طول داشت و در دو طرف هر یک نوعی از درختان‏ بی‏بر و باصطلاح جنگلی کاشته شده بود.در فاصلهء خیابانها چمنستانها،گلزارها،حوضها و جویبارها و درختان بارور بسیار نظر را لذت می‏بخشید و هوای معطر و مطبوع باغ دل را بفرح و انبساط می‏آورد.

خلاصه آنکه«امامیه»یا«قلعهء امام»که باین هر دو نامش میخواندند بهشتی بود از رنگ و بوی‏ و آباد کننده‏اش آزاده مردی نیک‏خوی و دلجوی.

مقر ییلاقی امام جمعه اسدآباد شمیران بود.اسدآباد به فرزانه خانم دختر فتحعلی شاه تعلق‏ داشت و فرزانه خانم به حسینعلی خان معیر الممالک.وی از شوهر خویش دو فرزند آورد و اسدآباد را بآنان بخشید.فرزندان هر دو در جوانی درگذشتند و اسدآباد بملکیت معیر الممالک درآمد و بالاخره پدرم دوستمحمد خان معیر الممالک آنرا بعنوان هدیهء عروسی بخواهرش زهرا سلطان‏ خانم بخشید.

امام جمعه اسدآباد را بیش از آنچه که بود آباد ساخت و بر ابنیه و باغهایش افزود.

میرزا علی اصغر خان امین السلطان هر روز خود را بامام جمعه نزدیکتر میساخت تا آنکه در دوران‏ مظفری که مقام صدرات و لقب اتابکی یافت در زمرهء دوستان آن بزرگوار درآمد.در ماه شوال سال‏ 1320 هـ.ق.که امام جمعه عزم سفر حج کرد شب قبل از حرکت را با کسان و مشایعین در مهرآباد و پس‏ از ساعتی امام مسلیمن و همراهانش راه خانهء خدا در پیش گرفتند و دیگران بخانه‏های خویش بازگشتند.

حاج میرزا ابو القاسم فرزند ارشد امام جمعه که پس از پانزده سال تحصیل علوم دینی در عتبات‏ تازه بایران بازگشته بود در غیبت پدر قائم مقام او خوانده شد.پس از یکی دو ملاقات با اتابک نه تنها با او نجوشید بلکه با عین الدوله و همدستانش که علیه وی میکوشیدند چندان یاری کرد تا صدر اعظم را از کار برکنار ساخت.

امام جمعه در بحبوحهء زمستان سال 1321 هـ.ق.از سفر مکه بازآمد.هوا سخت سرد و برف‏ زمین را در لفاف منجمد خود پوشانده بود.با وجود سرمای طاقت‏فرسا از زائر کعبه استقبالی شایان‏ بعمل آمد که کلیهء طبقات در آن شرکت جستند.در دو طرف راه تهران بحضرت عبد العظیم بزرگان‏ و بازرگانان معتبر و غیره بفواصل مختلف خیمه‏های بزرگ و کوچک افراشته و در آنها اجتماع کرده‏ بودند.من نیز بقصد دیدار پسر عمهء پدر خود را بعبائی پشمین پیچیده در کنج کالسکه خزیده بودم و تکفرکنان از میان جمعیت سوار و پیاده میگذشتم.در بین راه مقابل یکی از چادرها صاحب اختیار را دیدم، او نیز مرا دیده بود و با دست بایستادنم اشاره میکرد.چون از کالسکه بزیر آمده و بدرون خیمه‏ رفتم و محفلی گرم و آراسته یافتم.تنی چند از مأنوسان گرد منقلی فراخ و آکنده از آتش سرخ نشسته‏ بودند و سماوری بزرگ در کنارشان میجوشید و بخار بسیار در فضا می‏پراکند که در آن روز سرد منظری‏ بس مطبوع داشت.پس از نوشیدن دو فنجان چای معطر و گوارا یاران را خدا نگهدار گفته براه‏ ادامه دادم.هنگامی بحضرت عبد العظیم رسیدم که امام جمعه قبلا رسیده و بحرم رفته بود.چون از شدت ازدحام مستقبلین دخول در حرم را ممتنع دیدم ناگزیر در رواق بانتظار ایستادم.دیری نپائید که امام جمعه از حرم بیرون آمد و بدیدارم آغوش مهر گشود.در حین معانقه سر بگوشم نهاد و گفت: «غم مخود،چیزی نخواهد گذشت که عین الدوله را بر سر جایش خواهم نشاند و اتابک را بازخواهم آورد».

سپس آقای ظهیر الاسلام را که در زیارت کعبه همراه پدر بود در آغوش گرفتم.علاوه بر مهر خویشاوندی میانمان انس و صفائی بسزا بود که خوشبختانه تا بامروز نیز همچنان پائیده است.

روز چهارشنبه‏ای از ماه ذیقعدهء سال 1321 هـ.ق.بود که این استقبال مجلل از امام جمعه بعمل‏ آمد و هرگز از خیال کس نمیگذشت که چهارشنبهء دیگر با تجلیلی بیشتر از آن رادمرد تشییع شود. حاج سید زین العابدین سه روز پس از ورود بتهران بمرض ذات الریه مبتلا و بستری شد.میرزا ابو القاسم‏ سلطان الحکما دستور فصد داد ولی بعوض بهبود بیماری شدت یافت و دو روز بعد بیمار در حال اغما فروشد . چون میرزا عبد الکریم معتمد الاطبا را بر بالینش خواندند پس از معاینه اظهار داشت که گرفتن خون‏ اصولا خطا و بمقدار زیاد خطاتر بوده و کار از درمان گذشته است.سرانجام هشت روز پس از باز آمدن‏ از زیارت خانهء خدا در سن شصت و یک سالگی روان پاک امام جمعه بعالم بالا رفت و بخانه خدا پیوست‏ و جسدش در جوار پدر بخاک سپرده شد.

در پایان شرح زندگی امام و پیش از بیان حال جانشینان وی بطور اختصار،مجملی از وقایع‏ مفصل سفر آن مرد خدا را بکعبه که از پسرش آقای ظهیر الاسلام شنیده‏ام حکایت میکنم:

\*\*\* «پدرم پانزده تن همراه داشت از جمله حاج سید محمد علی شهرستانی،حاج شیخ علی معروف‏ به ارکی که در مسجد ارک اقامهء جماعت داشت،آقای سید نصر اللّه امام جماعت سید نصر الدین،حاج‏ میر سید علی نقی و پسرش آقا سید جواد و غیره.

«چون از مهرآباد حرکت کردیم کالسکه‏ها در راه بدشواری پیش میرفتند زیرا همه‏جا از برف مستور بود و همچناتن میبارید.در قزوین با استقبال و احترام بمنزل آقا میرزا مسعود شیخ الاسلام‏ وارد و پس از دو شب اقامت رهسپار رشت شدیم.در رشت نصر السلطنه(بعدها سپهدار اعظم خوانده‏ شد)با جمعی از علما از قبیل آقای خمامی،آقای شریعتمدار،حاج میرزا محمد رضا رفیع و عده کثیری‏ از طبقات مختلف باستقبال آمدند.پدرم پس از اظهار تشکر از آنان بخانهء شریف العلما که املاکش‏ سپردهء باو بود رفت.پس از دو روز رفع خستگی سوی انزلی(بندر پهلوی)راهی شدیم و آنجا در باغ و عمارت معتمدی مسکن گزیدیم.حاج زین العابدین تقی‏اف که معتبرترین و ثروتمندترین‏ تاجر ایرانی مقیم بادکوبه و صاحب چاههای نفت و کارخانجات و چند کشتی بود یکی از کشتیهای‏ خود را بنام«قزل آقاج»در اختیار پدرم و همراهانش گذارده و از پیش روانهء انزلی کرده بود.

روز بعد بکشتی مزبور که کارکنانش بجز ناخدا جمله مسلمان بودند سوار شده روی امواج سوی‏ بادکوبه روان گشتیم و پس از بیست و چهار ساعت بمقصد رسیدیم.در بادکوبه اعضای قنسولگری ایران‏ و گروهی از ایرانیان مقیم آنجا در بندر گرد آمده بودند.برای اقامت منزل تومانیانس معین شده‏ بود ولی چون پدرم به تقی‏اف وعده داده بود که نزد وی بماند بخانهء او رفت.عمارتی را که میزبان‏ توانگر برای پذیرائی آماده ساخته بود(اکنون تبدیل بموزه شده)بسیار وسیع،مجهز و مجلل بود. علاوه بر وسائل کامل زندگی مسجد و سینما و ورزشگاه مخصوص داشت.مالک نیکوکارش ده ملیون‏ منات خرج ساختمان مدرسه‏ای کرده بود که پانصد تن دختر یتیم بی‏بضاعت از مسلمانان قفقاز در آن‏ تحصیل میکردند و کلیهء مخارج آنان را نیز خود می‏پرداخت.روزی که بنا بدعوت قبلی برای بازدید مدرسهء مزبور رفتیم تقی‏اف اظهار داشت که علاوه بر این بساط دویست و پنجاه پسر بی‏بضاعت مسلمان‏ را به مسکو و دویست و پنجاه تن دیگر را به سن‏پطرز بورگ برای فراگرفتن رشته‏های مختلف‏ فرستاده و کارخانهء چیت‏سازی خود را وقف این کار کرده است که درآمد آن مخارج تحصیل و زندگی‏ هزار تن دختر و پسر را تأمین میکند و نیز گفت که مقرر داشته در پایان تحصیل بهر دوشیزه دو هزار روبل طلا بعنوان جهیز و برابر همان مبلغ بهر پسر برای سرمایهء شروع بکار ارزانی شود.آن روز پدرم پس از بازدید از کلاسها،خوابگاهها،اطاقهای نماز،ورزشگاهها و قسمتهای مختلف دیگر مدرسه؛بهر دوشیزهء محصل یک پنجهزاری زرد و بهر معلم یک طاقهء شال بخشید.

پس از پنج روز توقف در بادکوبه با راه‏آهن براه ادامه دادیم.یک واگن دارای سه اطاق‏ درجهء اول و سه اطاق درجهء دوم تا سرحد اطریش در اختیارمان بود.نشمین‏های اطاق مخصوص پدرم‏ را برداشته و بر کف آن نمد گسترده بودند.در روسیه نیز همه‏جا طبیعت از برف و یخ پوشیده‏ شده بود و با وجود پیش‏بینی‏های لازم از سرما در رنجه بودیم.در ایستگاه شهر وین نریمان خان‏ قوام السلطنه که یحی برمکی عصر خود بود.شاهزاده‏گان یمین الدوله و عضد السلطنه پسران ناصر الدین شاه با هشت تن از بزرگزادگان دیگر ایرانی که در مدر سهء امپراطوری تحصیل میکردند و اعضای‏ سفارت و غیره در انتظار ورود پدرم بودند.حاج میرزا علی معروف به وینه نمایندهء حاج ملک التجار مأمور پذیرائی بود.پدرم در سفارت ایران و همراهانش در بهترین مهمانسرای پایتخت اطریش‏ منزل گزیدند ولی ناهار و شام را همه بیک جا در سفارت میخوردند.روزی امپراطور فرانسوا ژرف، پدرم و خواص همراهانش را بچای عصر در پارک شمبرون دعوت کرد.جمله با دستار و ردا و عبا و نعلین بکاخ سلطنتی رفتیم.در سر میز چای امپراطور با تمام وقار و مناعت خویش میخواست هم بدقت‏ درمانگرد و هم نگاههای کنجکاوانه‏اش از نظرها پوشیده بماند و این خود برای ما که متوجه آن‏ حال بودیم خالی از تفریح نبود.

«چون جامه‏دانها و کیف دستی پدرم از چرم بلغار بود و چند شیشه ترشی پرادویه نیز همراه‏ داشتیم پس از آنکه وین را ترک گفتیم شنیدیم که در مهمانسرا اطاقهایمان را که از بوی خوش‏ بلغار پر بود ضد عفونی کرده‏اند!

«در اسلامبول ارفع الدوله سفیر کبیر ایران با گروهی انبوه بایستگاه راه‏آهن آمده بودند و ما را بسفارتخانه بردند.روز دیگر ابو الهدی افندی مرشد سلطان عبد الحمید که بجهاتی از شیخ الاسلام‏ نیز برتری داشت با چند تن از رجال دولت بملاقات پدرم آمدند و ابو الهدی افندی از جانب سلطان‏ دعوت کرد که روز جمعه پس از گزاردن نماز در مسجد مخصوص واقع در کنار بغاز بکاخ«یلدوز» رویم.در روز معهود نیم ساعت بظهر مانده یک کالسکهء سلطنتی که چهار اسب درشت و زیبا با یراقهای‏ تمام طلا بر آن بسته شده بود بسفارت ایران آمده ما را بمسجد برد.با آنکه برف بشدت میبارید در مسیر سلطان همه‏جا در دو طرف خیابانها افراد نظامی تنگ یکدیگر ایستاده بودند.چون وارد مسجد شدیم ما را در طبقهء دوم بتالاری باشکوه بردند که پنجره‏های بزرگش بخیابان نگاه میکرد. این هنگام صدای سوت که علامت حرکت سلطان بود بگوش رسید.سلطان عبد الحمید با لباسی‏ ساده درون درشکهء روباز نشسته بود و وزیر جنگ مقابلش جای داشت.شیخ الاسلام و صدر اعظم‏ با جامه‏های تمام رسمی در طرفین درشکه سوار بر اسب آهسته میراندند و رجال و نامداران دیگر از عقب پیاده می‏آمدند.بورود سلطان خطیب خطبه آغاز کرد و در پایان آن حضار بخاک افتادندو توپها بغرش درآمد.سپس مراسم نماز با ابهتی بیرون از نیروی بیان انجام شد و سلطان بهمان ترتیب‏ که آمده بود بقصر«یلدوز»بازگشت.پس از ربع ساعت طبق قرار قبلی بدربار رفتیم.احمد رایت پاشا وزیر دربار ما را باحترام پذیرفت و بتالار وسیع و مجللی مشرف بدریا هدایتمان کرد. سلطان عبد الحمید با اندام لاغر و بینی عقابی در حالیکه فینه را تا ابروان پائین کشیده بود و پالتوی از ماهوت فلفل نمکی بر تن داشت در تالار قدم میزد.بورود ما برجای ایستاد و پس از انجام مراسم‏ معرفی روی نیمکتی مطلا نشست و ما را بر صندلیهائی مانند آن نشاند.ارفع الدوله نیز کنارمان بر زمین‏ قرار گرفت و وزیر دربار مقابل در ورودی تالار بسان مجسمه ایستاد.

سلطان عثمانی قریب نیم ساعت از مظفر الدین شاه و اوضاع ایران و چگونگی مسافرت ما

شرح تصویر صفحهء مقابل:

آقای سید جواد ظهیر الاسلام-مرحوم سید زین العابدین امام جمعه-مرحوم شاهزاده‏ عبد الحسین میرزا فرمانفرما پرسش کرد و از مقام خلافت خویش صحبت داشت و ارفع الدوله در میانه مترجم بود در پایان ملاقات‏ سلطان وزیر دربار را گفت تا بصدر اعظم گوید بتمام بنادر و شهرهای دیگر قلمرو عثمانی تلگرافی‏ اطلاع دهد که امام جمعه و همراهانش مهمان دولت هستند و باید از آنان پذیرائی رسمی بعمل آید.

«روز دیگر ابو الهدی افندی ما را در منزلش بناهار دعوت کرد و عصرگاه که بسفارت ایران‏ بازگشتیم یک تن نظامی از جانب سلطان آمده نشان درجهء اول آل عثمان برای پدرم و درجهء دوم‏ آنرا برای من آورد.امام بفرستادهء سلطان گفت که روحانیان ایران نشان نمی‏پذیرند و ضمن پیامی‏ تشکرآمیز آنها را پس فرستاد.

«پس از ده روز اقامت در ترکیه با یک کشتی بزرگ انگلیسی عازم جده شدیم.بهر بندر که میرسیدیم پرچم ایران بالای دکل کشتی باهتزاز درمی‏آمد.در بیروت و پرت سعید و اسمعیلیه کشتی‏ چند ساعت لنگر انداخت و والی شهرهای مزبور و قنسول ایران بدیدن پدرم آمدند.در جده نمایندگان‏ ولی حجاز و شریف مکه باستقبال آمدند.در مدت توقف در سرزمین حجاز مهمان امیر مکه بودیم‏ و از پذیرائی چیزی فرگذار نکردند.در نزدیکی مکه برادرزادهء شریف،والی مکه و سران قوم‏ بملاقات آمدند و هفده تیر توپ شلیک شد.یکسر ما را بمنزل شریف مکه بردند و میزبان با لباس‏ رسمی بهمراهی والی پاشا تا در ورودی خانه پیش آمد.

«پس از انجام اعمال حج از غروب روز عید دو دسته موزیک نظامی در طرفین پوش بزرگ‏ بترنم آمد و عبد الرحمن پاشا امیر محمل شام و ابراهیم پاشا امیر محمل مصر بدیدار آمدند.همان شب‏ بشام رسمی مهمان شریف مکه بودیم.در خیمه‏ای گرانبها که قریب پنجاه ذرع طول داشت و درونش‏ از پارچهء زربفت و ریشه‏های گلابتون زینت یافته بود نیمکتهای مطلا نهاده و روی میزهای صدف‏ نشان و منبت انواع شربت و خوردنی حاضر آورده بودند.آن شب سلطان زنگبار نیز مهمان شریف‏ بود و بوسیلهء مترجم ساعتی با پدرم از هر در سخن گفت.

«روز سیزدهم ماه ذیحجه باتفاق عبد الرحمن پاشا آهنگ مدینهء منوّره کردیم و یازده روز در راه بودیم.علی پاشا محافظ مدینه در دروازهء شهر باستقبال آمد و احترام بسیار کرد.پس از چند روز اقامت و زیارت اماکن مقدّسه بهمراهی ابراهیم پاشا بسمت بنبوع راندیم و بعد از شش روز بآنجا رسیدیم. روز چهارم ورود با کشتی از راه دریای احمر و ترعهء سوئز عازم بیروت و یافا شدیم و از آنجا بزیارت‏ بیت‏المقدس رفتیم.در ایستگاه قدس قنسول ایران با اعضای قنسولگری و کاظم پاشا ولی قدس پیش‏ آمده بودند.آنجا در خانهء مفتی فلسطین ماندیم و طی پنج روز که مهمان وی بودیم از مسجد اقصی، کلیساها،بیت اللح.غار مسیح،شهر خلیل اللّه و غیره دیدن کردیم.از آنجا ببیروت باز آمده با راه‏ آهن بشام رفتیم.در ایستگاه والی ناظم پاشا و اسمعیل حقی پاشا فرماندهء قشون ترک در شام با جمعی‏ از علما و قضاة ما را باحترام پذیرفتند و در عمارتی عالی نزدیک مسجد اموی منزلمان دادند.

طی بیست روز اقامت در شام میزبانان وسائل مسافرت یک ماههء بین شام و بغداد را فراهم ساختند هنگام حرکت پدرم و من در درشکه جاگرفتیم و بقیهء همراهان در کجاوه.بیست تن سوار مسلح‏

شرح تصویر صفحهء مقابل:

نشسته:براست،مرحوم میرزا محمد،بچپ آقای سید جواد ظهیر الاسلام

ایستاده:مرحوم میرزا باقر نظام العلما چرکس و یک صاحب منصب بحفاظت کاروان گمارده بودند.بعلت گرما شبها راه می‏پیمودیم و روزها باستراحت می‏پرداختیم.روز نهم پدرم را تبی شدید عارض شد.کاروان که بغیر از کجاوه‏ها از سی‏ و پنج شتر و قاطر بارکش تشکیل یافته بود مانند معمول پس از غروب آفتاب براه افتاد،ولی پدرم و من‏ چند ساعت پس از حرکت قافله بهمراهی چهار سوار با درشکه روان شدیم.سپیده‏دم که بکاروان‏ رسیدیم افراد آن را زار و فکار دیدیم و چون سبب پرسیدیم گفتند:«چون نزدیک شهری بنام«دیر» رسیده بودیم در انتظار شما توقف کرده باستراحت پرداختیم.هنوز ساعتی نگذشته دزدان شترسوار صحرا بر ما تاخته سواران را خلع‏سلاح کردند،بارها و بارکشها را بیغما بردند و جامه از تن کاروانیان‏ بدر آوردند.»من از دیدن آقای شهرستانی و حاج شیخ علی و غیره که نیم عریان در میان بیابان رمل‏ با حالی رقت‏بار سرگردان ایستاده بودند نمیتوانستم از خنده خودداری کنم و پدرم پیاپی نگاههای‏ تندوتیز بسویم می‏افکند.

«در طلوع آفتاب سران شهر که از رسیدن کاروان و ماجرای دوشین خبر یافته بودند فرارسیدند و از واقعه اظهار تأسف کردند.پدرم دستور داد تا همراهان را بشهر برند و پس از تهیهء لوازم سوی‏ بغداد روانشان سازند آنگاه خود با من و چند تن سرباز از راه حمص و بعلبک بشام بازگشت و پس از سه ماه توقف بار دیگر با کاروانی مفصل و پنجاه تن مستحفظ عازم بغداد شد.در پنج فرسنگی شهر آقایان علما و پاشای بغداد و وجوه طبقات باستقبال شتافتند و از امام تجلیل فراوان کردند.دیدار برادر عزیزم حاج سید محمد که در نجف تحصیل میکرد و برای ملاقات ببغداد آمده بود بیش از همه موجب‏ خوشوقتی گردید.روز بعد از ورود تعطیل عمومی اعلام شد طبقات مختلف از پدرم دیدن کردند. در کربلا و نجف نیز علمای طراز اول از قبیل حاج شیخ حسن پسر شیخ زین العابدین طباطبائی،آقا میرزا مهدی پسر آخوند ملا کاظم،آخوند آقای شریعت و غیره محبتها کردند و مأموران دولتی و تجار و قاطبهء اهالی نهایت احترام و مهمان‏نوازی را مرعی داشتند.پس از سه ماه تشرّف در عتبات با کلیهء همسفران که در کاظمین بهم باز پیوسته بودیم بایران بازگشتیم و پدرم پیش از حرکت پنجاه هزار تومان بطلاب و خدمتگزاران بقاع متبرکه ارزانی داشت.»

\*\*\* پس از حاج سید زین العابدین امام جمعه پسر ارشدش حاج سید ابو القاسم جای او نشست و در امامیه مسکن گزید.وی مردی آگاه،باذوق،بی‏ریا و نوع‏دوست بود و مانند پدر با مردم برأفت‏ و مهر رفتار میکرد.بپروراندن گل و درختان پیوندی رغبت فراوان داشت.فن عکاسی را نزد عموی‏ بزرگم میرزا محمد خان حشمة الممالک می‏آموخت و عیوب عکس را بر شیشه یا پرداز مداد چنان استادانه‏ اصلاح میکرد که گوئی سالها در این کار زحمت کشیده است.در دوران مشروطیت مقام خویش را ترک گفت و سفری بعربستان و اروپا کرد و مدتی بسیر و سیاحت و استفادهء از گنجینهء کتب کتابخانه‏های‏ معروف گذرانید.

آقای سید ابو القاسم از نخستین همسرش بلقیس خانم دو دختر و یک پسر داشت.دخترها زهرا خانم و فاطمه خانم نامیده شدند و پسر،آقای دکتر سید حسن امامی است که اکنون امام جمعه‏ خوانده میشوند و با نهایت درایت و کفایت عهده‏دار مقام شریف نیاکان خویش میباشند.

آقای سید ابو القاسم پس از همسر اول،خانم شکوه الدوله دختر مظفر الدین شاه را بزنی گرفت‏ و از وی دارای سه فرزند شد،بنامهای محمد علی،رضا و کاظم.پسر دوم که نوجوانی زیبا روی و بلندبالا بود و در مدرسهء نظام فنون سپاهیگری می‏آموخت بمرضی درمان‏ناپذیر دچار گشت و سرانجام‏ درگذشت.پدر که خود از چندی پیش رنجور بود داغ فرزند را تحمل نتوانست و یکباره از پای‏ درآمد و پس از اندک مدتی در پی جگرگوشهء خویش بدیگر سرا شتافت.از این ماجرا سی و سه‏ \*\*\* چهار سال میگذرد.

روزگاری که مشروطه‏خواهان و استبداد طلبان در ستیز بودند آقا سید محمد برادر کهتر آقا سید ابو القاسم که زبده‏ترین شاگرد آخوند ملا کاظم خراسانی بود از عتبات بایران بازگشت.

چون مشروطه‏خواهان میدانستند که او بدستور استاد والا مقامش بمنظور اشاعه و تقویت مشروطه از عراق آهنگ ایران کرده وی را بگرمی استقبال کردند.در سال 1326 هـ.ق.بنمایندگی مجلس‏ شورای ملی انتخاب شد و پس از استعفای برادرش سمت امام جماعت یافت.

آقای سید محمد مردی آزاده و روشن‏فکر و روشن‏بین بود.در دوران شاهنشاه فقید مفتی اعظم‏ فلسطین و شیخ محمد آل کاشف الغطاء مرجع تقلید اعراب و حسن صدر رئیس وقت سنای عراق بدعوت‏ امام جمعه بتهران آمدند و مدت یک ماه در خانهء او بسر بردند.منظور از این دعوت شالوده‏ریزی‏ وحدت کشورهای اسلامی بود که از آن استقبال شد ولی بجهاتی سر نگرفت.

فروتنی و تواضعت از صفات برجستهء آقا سید محمد امام جمعه بود ولی هنگام ضرورت بی‏پرده‏ سخن میگفت و بی‏باک و با قدرت رفتار میکرد.وی مشهورترین عالم اصولی زمان خویش بشمار میرفت‏ و در سالهای آخر عمر بآموختن زبان انگلیسی همت گماشت و در این راه پیشرفتهای شایانی کرد. در مدت قریب هشتاد سال زندگی تنها یک زن اختیار کرد و با آنکه همسرش نیمی از عمر را بیمار و بستری بود در صدد انتخاب زنی دیگر برنیامد.

سکینه خانم از شوهر با وفای خویش سه پسر باسامی مرتضی،مصطفی و زین العابدین و سه‏ دختر بنامهای صدیقه(فخر السلطنه)،زیور(بدر السلطنه)و عالیه(فروغ السلطنه)آورد که هر شش‏ در قید حیاتند.

آقا سید محمد امام جمعه را چهره‏ای گشاده و قیافه‏ای نجیب بود و مزاجی سالم و نیرومند داشت. اغلب فاصلهء بین تجریش و باغ ییلاقی خود واقع در ولنجک را پیاده می‏پیمود.هر وقت بدیدارم‏ قدم رنجه میساخت اتومبیل را در میدان شاهپور ترک میگفت و بقیهء راه را پیاده طی میکرد و چون‏ از وی سبب میپرسیدم میگفت:«گذشته از آنکه پیاده‏روی را سخت دوست دارم بازارچه شما را چندان آباد و پرنعمت می‏بینم که از تماشای آن لذت می‏برم».

آقا سید محمد در سال 1322 شمسی نخست بتب‏مالت و سپس بیرقان مبتلا گردید و سرانجام‏ در روز شنبهء 15 دی‏ماه 1324 دعوت حق را لبیک گفت و در آرامگاه خانوادگی کنار نیاکان‏ پاک‏نهاد خویش در دل خاک جاودان آرمید.فسبحان من لا یموت...